

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۱۶ اگست ۲۰۱۴

یادداشت:

درین قسمت سلسله مقالاتی را که ده سال پیش زیر عنوان "افغان، افغانی، افغانستان" بار اول در جریده امید نشر گردیده بودند، منتشر میسازم. قسمی که از متن اولین بخش دیده میشود، این سلسله بنا بر نشر مقاله دوست و وطنخواهم، عاشق افغانستان، جناب ولی احمد نوری، تحت عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» سر دست گرفته شد. بعد از انعکاس مثبت، این مقالات در صفحات انترنت هم راه یافتند و بار اول در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر گردیدند. و این سرآغاز کار مستمر و قاطعی بود، که کمر افغانستانیها را شکست و ایشان را یکسره از صحنه فعالیت خارج کرده خنثی ساخت. گرچه درین عرصه بسا نویسندگان در پهلوی این درویش قلم زدند، ولی فضل تقدم با جناب نوری صاحب بود و اگر ایشان ابتکار بجای و به موقع را بدست نمیگرفتند، معلوم نبود، که افغانان منحرف و دشمن تمامیت ارضی وطن، که زیر نام بدنام "افغانستانی" یاد میگردیدند، چه دستاوردی میداشتند.

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۲۱ جولای ۲۰۰۴

افغان، افغانی، افغانستانی

(بخش اول)

(نشر مقالات سابقه – ۳)

آقای ولی احمد نوری مضمونی را در شماره ۶۳۲ جریده امید به چاپ رسانیده اند، زیر عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است». بلافاصله در دو ستون پهلوی آن جوابیه های آقای عبدالله رها و آقای محمد قوی کوشان، جلب نظر میکند. آقای نوری نوشته خود را روی صحیفه انترنت نیز گذاشته اند، تا در دسترس افغانان سراسر جهان و نشریات ایشان قرار گیرد.

به نظر بنده ایشان از احساسات پاک و وطن‌دوستی و از خاستگاه عشق و علاقه به افغانستان و جمیع مردم آن، حرکت کرده و به نوشتن مقاله خود پرداخته اند. ولی حیف و هزاران حیف، که قالب بسیار زننده و توهین آمیزی را انتخاب کرده اند؛ و چه بسا که مدعا، قربان کلمات و عبارات تند، گردیده است. اگر ایشان داعیه خود را که از نگاه این بنده خدا کاملاً مشروع، بجا و به موقع است، در لباس مقبول (۱) و قالب زیبنده ای تقدیم میکردند، به یقین که هم گپشان به کرسی مینشست و هم دل کسی آزرده نمیشد، یعنی هم لعل بدست می آمد و هم یار نمیرنجید.

اما چه چاره که وقتی احساسات ما افغانها جریحه دار گردد و به اصطلاح تور بخورد، سر از پا گم میکنیم و می‌خواهیم زمین و زمان را "به دگه روی چپه کنیم." کاش افغانان در هر موقعیتی میتوانند از خویش‌تنداری کار بگیرند و از راهی پیش آیند که ادعای برحق ایشان واقعاً به گوشه‌های شنوا برخورده و مورد قبول قرار گیرد. برافروخته شدن و از احساسات کار گرفتن، اما متأسفانه خاصیت خانه زاد ما افغانهاست.

حدوداً یک و نیم سال پیش هم، نویسنده محترمی بنام داکتر کوهدامنی، موضوع مشابهی را مطرح کرده و مع الاسف از عین لهجه کوبنده کار گرفته بودند. نوشته ایشان هم نتیجه چندان درخور نداشت و به بازتاب تند چند نویسنده مواجه گردید. من در آن زمان مضمون "جدال بر سر کلمات" را نوشتم، که در شماره ۵۶۷ امید منتشر شد. تا جایی که برایم معلوم گردید، گویا نوشته ام مقبول نظر بسا خوانندگان ارجمند امید قرار گرفت، از جمله مقبول خاطر نویسنده بزرگوار و شخصیت معزز و واجب الاحترامی، چون جناب امان الملک جلاله. ایشان در شماره ۵۶۹ مقاله ای نوشتند و ازین هیچمدان قلم شکسته (۲) تمجید کردند، و آنقدر تمجید کردند، که کم بود از شرم آب شوم. ایشان از دید بزرگوارانه خود به این مسکین نظر افکنده بودند، ورنه در خود چیزی نمیبینم که سزاوار چندین تحسین باشد. اما بخود میبالم، که مورد ذره نوازی آن عالیجناب قرار گرفته ام. (خواننده خواهنده را به مطالعه آن مقاله خود، دعوت میکنم.)

بعد ازین مقدمه میروم به اصل مسأله :

استعمال کلمه "افغانستانی" به جای "افغان"، برخلاف حدس دوستان، موضوع خاص و منوط زبان نیست، که بگوئیم: «خوب زبان یک پدیده اجتماعی ست و مانند هر پدیده دیگر اجتماعی، در تحول و تطور است، واژه ها و کلمات زاده میشوند یا از بیرون وارد زبان میگردند، واژه ها پیر میشوند، میمیرند و متروک و تاریخی میشوند و جای خود را به کلمات تازه میدهند و». این مسأله را نمیتوان با چنین دیدی تشریح کرد، زیرا موضوع اساس و منشأ دیگری دارد. از نظر من ابداع نویس، این موضوع از دو حساسیت آب میخورد و بلکه از همین دو منبع

سرچشمه میگیرد و بر روی اغراض غیر زبانی استوار مییابد. این دو حساسیت، که در حقیقت یک واحد را تشکیل میدهند، عبارتند از :

۱- اینکه در دو و نیم سده اخیر، گویا قوم پشتون بر افغانستان حکم چلانده و دگر اقوام را سرکوب کرده است.

۲- حساسیت در مقابل کلمه "افغان" و تک قومی بودن نام "افغانستان".

من درین زمینه خاص ولی حادّ، عجالتاً به اختصار مینویسم، بُود که در صحبت باز گردد و دیگران به تفصیل گپ بزنند.

درین اواخر - و نه تنها درین اواخر - بسیار شنیده میشود که در دو و نیم صد سال اخیر و از زمانی که بر ویرانه های خراسان کشوری بنام "افغانستان" قد برافراخته، گویا قوم پشتون بر آن حکم رانده است. بلی میگویند که درین مدت دو و نیم قرنه، قوم پشتون بر افغانستان حکمرانی نموده و اقوام دگر را سرکوب کرده است. اگر بیطرفانه و خالی از غرض به موضوع بپردازیم، میبینیم که این ادعاء با واقعیتهای تاریخی وفق نمیکند.

قوم پشتون متشکل است از دوصد قبیله مختلف، که از جمله درین مدت فقط دو سلاله سدوزائی (ابدالی) و محمدزائی، قدرت را در دست داشته اند. و اگر دقیقتر گفته شود، افراد و اشخاصی از دو خاندان سدوزائی و محمدزائی، بر کشور حکم رانده اند و نه کل این دو خاندان. وقتی که مدعا حتی در مورد دو خاندان و دو عشیره و دو قبیله صادق نباشد، به تحقیق و هرآینه که در مورد دوصد قبیله، یعنی قوم پشتون هم، هرگز صدق نخواهد کرد. قباى حکام را بر اندام اقوام پوشاندن، جزء را کل پنداشتن، صغری را بجای کبری گذاشتن و سپس نتیجه گرفتن، نه تنها دردی را دوا نمیکند و جنجال برانگیز است، بلکه جفائی ست بر واقعیتهای و بهتانی ست بر دامان تاریخ.

برنت گلاتزر ضمن مقاله خود در کتاب "افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی" مینویسد:

«گفته میشود که پشتونها ۲۵۰ سال بر کشور حکومت کرده اند. در واقع این حکومت پشتونها نبوده، بلکه حکومت حاکمان پشتون بوده است. حاکم پشتون بر مردم مختلفی حکومت کردند، اما هرگز تمام پشتونها، و نه حتی اکثریت آنها، حاکم نبودند؛ و اداره واقعی و روزمره کشور عمدتاً به غیر پشتونها، یعنی نخبگان فارسی زبان شهری واگذار میگردد.» (۳)

اگر درین مدت جفائی بر مردم رفته، برهمه رفته، هم بر پشتون، هم بر تاجیک، هم بر اوزبیک، هم بر هزاره و هم بر دیگران. مؤرخ راستگو، مردم دوست و افغانستان اندیش، مرحوم میر غلام محمد غبار در صفحه ۸۰ جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ"، وضع مردم افغانستان را در قرن بیستم این طور شرح میدهد :

« مردم افغانستان مُساویانه زیر بار دولت مستبد از فقر و مرض و جهل میخمدند. توده های مردم پشتوزبان در ولایات پکتیا و ننگرهار و قندهار از توده های مردم دری زبان و ترکی زبان کشور، کمتر رنج نمیکشیدند.... مردم پکتیا آرد جواری را تلخ کرده میخوردند، تا صرفه ای به عمل آید. مردم ننگرهار، حتی زنان آنها، پای برهنه کوه و دشت را میپیمایند تا لقمه نانی بدست آرند. در دهکده های فراه نه اینکه زن و مرد و طفل پیزار نداشتند، چراغ و قند را هم نمیشناختند. در دهات قندهار مردم جز از کلبه گلین و کُوسی، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک می نشستند. این چهره واقعی زندگانی ملیونها نفوس کشور افغانستان است، که در زیر پای خدمه (۴) و زور طبقات حاکمه افغانستان، کوفته میشوند».

البته نمیتوان انکار کرد، که بعضاً بعض گروههای مردم، مشخصاً مورد سرکوب بی امان حکومتها قرار گرفته اند و یا اینکه گروههایی از مردم برضد گروههای دیگری استعمال شده اند و یا که جنوب برضد شمال و یا برعکس، برانگیخته شده است. اما این کارروائیهای ست که در اثر اغواء، تفتین و تحریک زمامداران و اختیارداران صورت گرفته و نباید به نام مردم و اقوام ختم شود. متأسفانه توده های مردم بخاطر ناآگاهی و یا کم آگاهی خود، مُدام مورد سوء استفاده قرار گرفته اند. تبعیض به کار بستن و تفرقه انداختن، کار استبداد و حُکام خودکام و گماشتگان ایشان و یا کار اشخاص پرکینه و مفتن است، نه کار مردم.

البته سُلطه دودمانها بر یک کشور، نه مربوط به دوصد و پنجاه سال اخیر افغانستان است و نه منوط به تأریخ افغانستان. چنین امری را در تأریخ اکثر ممالک جهان میبینیم.

تمسکِ دوم بسا کسانِ چنین اندیش، بر نام افغانستان است، که منسوب به یک قوم خاص میباشد. هیچ جای شک نیست، که نامهای تاریخی افغانستان – آریانا، ایران و خراسان – به مراتب رساتر، شامل تر و دربرگیرنده تر اند. اینکه نام وطن عزیز ما "افغانستان"، چطور و از کجا نشأت کرده، بحث مفصلِ تاریخی را ایجاب میکند و نتوان در خلال یکی دو جمله خلاصه اش کرد، چنانکه جناب "رها" نموده اند. آنچه را درینجا بصراحت میتوانم بگویم، اینست که نام کنونی وطن ما از هیچ شهروند و باشنده آن سلب هویت نمیکند. و اگر چنین میبود، نصف مردم دنیا بی هویت میشدند، چون نام بسا کشورهای جهان، بحساب یک قوم گذاشته شده است. اگر مثالهایی در زمینه بزنیم :

تاجیکستان – سرزمین تاجیکها؛ اوزبیکستان – کشور اوزبیکها؛ ترکمنستان – دیار ترکمنها؛ قزاقستان – مملکت قزاقها؛ قرغزستان – سرزمین قرغزها؛ ترکیه – سرزمین ترکها؛ فرانسه – کشور فرانکها (قومی از نژاد جرمن که در زبان عام ما فرنگ یا فرنگی گفته شود)؛ روسیه (فدراسیون روسیه) – کشور روسها؛ بنگله دیش – دیار بنگالیها ؛ تایلند – مملکت

تیاها ؛ جُمهوری چک - کشور چکها و غیره و غیره. چرب و شیرین تر ازینها "عربستان سعودی" و "اردن هاشمی یا اردنیة هاشمیه" (کشور "اردن" در گذشته نچندان دور، همینطور نامیده میشد) است، که تمام کشور بنام یک خاندان، خوانده میشود.

اما کور هم میداند، که دلدۀ شور است، و اینکه در تاجیکستان نصف مردم قومیت تاجیک ندارد؛ در هند و یا بحساب ما هندوستان (سرزمین هندوها) بیشتر از دوصد ملیون مسلمان زندگانی دارند؛ در قزاقستان چند ملیون روس و آلمانی و غیرهم میزیند (زندگانی میکنند)؛ بیست ملیون نفوس ترکیه را کردها میسازند (آریائی تباران)؛ در کشور ایران (سرزمین آریائیان) چند ملیون عرب (سامی) و چندین ملیون ترک و ترکمن و دیگر وابستگان تورانی و جود دارند؛ در فدراسیون روسیه (متشکل از هشتاد و هشت جمهوری و واحد اداری مختلف) دهها ملیون تاتار و قزاق و چچن و انگوش و آسی (اوسیت) و آوار و ابخاز و غیره، جزء باشندگان این سرزمین فراخند؛ در سرزمین چک سه ملیون آلمانی زندگانی دارند؛ در عربستان سعودی نود و نه اعشاریه نه نه نه نه درصد مردم، فارغ از آل سعودند.

اگر فرضیۀ کمینه در مورد استعمال کلمۀ "افغانستانی" بجای "افغان" درست بوده باشد، امید است که استدلال مختصر و نیم دُلَمِل (نیم دُرمل - بحساب معمول ما) بنده، راه را برای بحثهای مفصل و مستدلِ هموطنانم بکشد. شاید تعداد معدود چیزفهمان ما، که طرفدار چنین استعمال اند، قناعت کنند و کاربرد کلمۀ "افغانستانی" منتفی گردد. بی پرده و پوست کنده باید گفت، که این موضوع فقط متوجه تعلیم یافتگان و قشر درس خوانده و مکتب دیده ماست، ورنه توده های ملیونی مردم ما در بند چنین مسایل نیستند. و خوب است که چنین است، چون همین هاینده که ضامن بقای افغانستان عزیزند .

البته چنانکه جناب رها فرموده اند، این حق مسلم مردم ماست، که اگر روزی بخواهند، نام وطن خود را تغییر بدهند. ولی چنین کاری فقط در شرایط صلح و صفا و در صورتی امکان پذیر است، که مردم ما، به آگاهی لازم و کافی دست یافته باشند .

وقتی جناب نوری نوشته خود را زیر عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» تقدیم میکنند، مقصدشان از "جرم" به احتمال قوی "گناه" است، و نه آن طور که جناب عبدالله رها پنداشته اند، و مراتب سه گانه قانون جزائی - قباحت، جُنحه و جنایت - را از آن برون آورده اند.

برای بررسی قسمتی از مقلۀ جناب نوری، مجبور به آوردن این مقدمه ام :

دستگاه لغوی زبان را "دستگاه باز و نامحدود زبان" خوانده اند، چون از یک طرف ظرفیت آن نامحدود است و از طرفی دروازه هایش به روی هرنوع لغات از خود (باصطلاح ایرانیان،

خودی) و بیگانه، باز میباشد. ما جلو ورود لغات بیگانه را در زبان خود گرفته نمیتوانیم، از سوی دیگر میتوانیم از عناصر موجود، شب و روز لغات جدید بیافرینیم، همان قسمی که مانع مردن و متروک شدن کلمات نیز، شده نمیتوانیم. اما وظیفه ادباء و ادیبان است که مانع بی بند و باری در زمینه گردند و نگذارند، که ترکیبات نامیمون به خورد مردم داده شده و در زبان معمول گردد، ولو که این کار به سادگی میسر هم نیست. چون افغانان از آثار مطبوع ایران، استفاده گسترده میکنند، اصطلاحات ایرانی خواهی خواهی، ذهن نشین ایشان میشود، خواه چنین کلمات خوش ساخت و مطابق به قانونمندی زبان آفریده شده باشند و یا که از ذهنهای پرعقده به اصطلاح "سره سازان" و یا اشخاص ناوارد در زبان فارسی، تراویده باشند.

زبانشناسی مدرن، سره سازی و سره نویسی را در زبان ناروا دانسته و آن را در زمره آفات زبان میشمرد. هر زبان گنجینه لغات و کلمات خود را دارد، خواه این لغات از خود زبان برخاسته باشند و یا اینکه از زبانهای دیگر وارد آن گردیده باشند. اما همین که کلمه ای از زبانهای بیگانه وارد یک زبان شد و ورد زبان عام گردید و در گفتار کوچه و بازار به کار رفت، دیگر نمیتوان "بیگانه" اش خواند. بعض کسان که ذهن بیشترشان از سرچشمه تعصب ناسیونالستی آب میخورد، برخلاف این پرنسیپ عمل کرده و میخواهند زبان خود را از لغات به اصطلاح خودشان "بیگانه" بسنند و پالوده بسازند. چنین سره سازان و سره نویسان را در کشور ایران بسیار سراغ داریم. اینان میخواهند، کلمات "بیگانه" را ولو که معمول و به اصطلاح خودشان جاافتاده هم اند، از زبان فارسی حذف کنند و کلمات نامأنوس، مرده، متروک و خودساخته بدساخت را بجای آن به کار برند. برای اینکه خواننده عزیز منظری ازین مضحکه پیدا کند، مثالهایی را در زمینه ذکر میکنم:

۱- استعمال کلمات خودساخته بدساخت و نامأنوس :

"سه بر" بجای "مثلث" ؛ "کارواژه" بجای "فعل" ؛ "نام واژه" بجای "اسم" ؛ "کارمایه" بجای "انرژی یا انرژی" ؛ "همایش" در عوض "کنفرانس" ؛ "رایانه" در عوض "کمپیوتر" ؛ "ترابری" بجای "حمل و نقل" ؛ "نشست" در عوض "جلسه" ؛ "تنش" در عوض "تشنج" ؛ "فرآیند" در عوض "روند، جریان، پروسه" ؛ "پرونده" به عوض "دوسیه" (لغت فرانسوی) ؛ "فرنشین" بجای "رئیس" ؛ "نشانی" در عوض "آدرس" ؛ "چالش" بجای "چلنج" ؛ "دهشت افکن" در عوض لغت جهانی "ترورست" و غیره و غیره.

۲- استعمال کلمات مرده، متروک و تاریخی :

"آفند" به جای "حمله" ؛ "پدافند" به جای "دفاع" ؛ "خوش خیم" بجای "نجیب، سازگار و نیک فرجام" ؛ "بدخیم" در عوض "خبیث، ناساز، بدفرجام" و غیره و غیره.

به گفته استاد بزرگ پوهنتون تهران، داکتر خسرو فرشید ورد، «کلمه ای که با عناصر مرده و نامفهوم ساخته شود، مانند نوزادی ست که مرده به دنیا می آید و ناگزیر جایی به جز در گورستان فراموشی، نخواهد داشت.» (۵)

عالیجنابان سره نویس، با هرچه کلمات "خارجی" ست، عناد میورزند، اما ضدیت ایشان با کلمات عربی، از همه شدیدتر است. اینان ننگ دارند، که کلمات اعراییان "کشکینه خوارِ پشمینه پوشِ به ریگِ بیابان پرورده" را در زبان فارسی به کار بندند. اینان گوئی میخوانند عصبیت های ناسیونالستی خود را بر فرقِ زبان فارسی سوار کنند. اما این کاری ست بیهوده و نافرجام. چرا و به چه خاطر، لغاتی از قبیل اسم و فعل و حمله و دفاع و مثلث و جلسه و کنفرانس و کمپیوتر و ترورست و غیره و غیره را که کاملاً متداول و مأنوس اند، از فارسی براندازیم؟؟؟ بهتر است که هم و غم خود را در راههای مهمتر و جدیتری به کار اندازیم، علم و فن بیاموزیم، در علوم و تکنالوژی نوآوری کنیم، دست به اختراع و اکتشاف بزنیم و کارهایی کنیم که هم به درد خود ما بخورد و هم مورد پذیرش و تحسین جهانیان قرار گیرد.

بیشتر حاشیه نمیروم، ولی اگر کسی بخواهد در زمینه مفصل تر بخواند، صفحات مربوط را در کتابهای «دستور مفصل امروز» و «گفتارهایی در باره دستور زبان فارسی» - هردو اثر داکتر خسرو فرشید ورد، مطالعه فرماید.

بعد ازین حاشیه روی ضروری، در ارتباط به نوشته آقای نوری، که فرموده اند «درین چند سال اخیر در بعض روزنامه ها و نشریات خارج کشور، عده ای در صدد آنند که کلمات فارسی ایرانی را بعوض کلمات سچه دری و یا کلمات معمول عربی که در زبان ما عجین شده است، بکار برند، که نه تنها خوش آیند نیست بلکه رنج آور است» فقط تا آن حد موافقم، که نباید کلمات مُضحک و نامأنوس فارسی ایران را، که در بالا بحیث نمونه و مثتی از خروار ذکر کردم، در دری زیبای خود به کار بریم. دری یا فارسی دری افغانستان از بسا جهات سره تر، اصیلتر و دست نخورده تر است - صرف نظر از کلمات معدود دیوانی و اداری پشتو که گویا قسراً و جبراً وارد آن گردیده، که آن هم بر دستگاه دستوری زبان دری هیچ اثری ندارد؛ چون اصالت زبان بیشتر با دستگاه دستوری و آوایی (صوتی) آن سنجیده میشود، نه با دستگاه لغوی آن که همیشه متغیر است - و از بدعتهای مسخره ای که در فارسی ایران راه یافته، تا حد زیادی برحذر مانده. ایرانیان وقتی سخن گفتن دری را - و خصوصاً زبان عامیانه و کوچه و بازار ما را - میشنوند، غبطه میخورند و حسد میبرند. نفیسی ها و فروزانفرها و بهارها و خاتلری ها، وقتی از دره ها و کوهپایه های افغانستان دیدن میکردند، و دری قرون سوم و چارم هجری را در زبان مردم ما زنده و گویا میدیدند، لذت میبردند و به اصطلاح خودشان حظ

میکردند. اتفاقاً این یگانه موردی ست، که ایرانیان کلاً و ایرانیان بانصاف و حقشناس بالخاصه در مورد افغانان و زبان دری ایشان اقرار میکنند، و چه جانانه اقرار میکنند. (برای درک عملی این واقعیت میتوان بر مقاله چهار سال پیش بنده "سرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان دری افغانستان" در شماره ۴۴۹ امید، نظری انداخت.) **حیف است که «یوسف مصری» خود را به «زر ناسره» ایرانی بفروشیم!!!**

اما تمام این گپها مانع آن شده نمیتواند، که مساعی گسترده ایرانیان دانشمند و سختکوش را در عرصه زبان فارسی نادیده بگیریم و سپاسمند و شکرگزار زحمات شباروزی ایشان در تدوین و ترجمه آثار جدید و احیاء و تجدید چاپ متون قدیم و معتبر فارسی و دری، نباشیم. در قسمت نامگذاری کشور فارس که از سال ۱۹۳۵ به بعد - و متأسفانه به اجازه دولت وقت افغانستان - رسماً به نام "ایران" مسمی گردید، جناب کوشان کاملاً درست فرموده اند. آنچه را باید اضافه کرد، اینست که :

حکومت افغانستان که قدرت عام و تاملش در دست محمد هاشم خان - صدراعظم مطلق العنان وقت - قرار داشت، مجوز و اجازه نامه رسمی دولت افغانستان را در زمینه بعد از آن صادر کرد، که هیئتی باصلاحیت موضوع را به بررسی گرفته و بر آن صحه گزارده بود، ولو با تحکم حکومت. من در مضمون "جدال بر سر کلمات" از آگاهان وطنم خواسته بودم، که ترکیب هیئت صحه گزار را برملا سازند، تا الا و بلا تنها در گردن ملا نماند. با تأسف که کسی لبیک نگفت. من بنده چند نام نخبگان تأریخ و ادب همان زمان افغانستان را درین ارتباط شنیده ام، ولی تا اطمینان حاصل نکنم، هویت آن بزرگان را که نام تاریخی وطن ما را به مفت، به کشور "فارس" فروختند، فاش نمیسازم. از وزارت خارجه حکومت انتقالی افغانستان خواهش میشود، که به آرشیف خود نظری افکنده و موضوع را روشن بسازد. حقایق تاریخی را نمیتوان بردوام مکتوم نگه داشت.

بعد ازین که راجع به عوامل زمینه ساز این جنجال و جدال، به ایجاز و اختصار گپ زده شد، در بخش بعدی به بحث لغوی کلمات سه گانه "افغان"، "افغانی" و "افغانستانی" پرداخته خواهد شد.

توضیحات

۱ - "مقبول" اسم مفعول عربی و در معنای "قبول شده، مورد قبول یا قابل قبول" است. این کلمه در عرف ملک ما معنای "زیبا و خوشنما" را میدهد، و الحق که "زیبا و خوشنما" مورد قبول است.

۲- "قلم شکسته" بدون کسره اضافه یعنی "کسی که قلمش شکسته باشد" و کنایه از "کسی که درست نوشته نتواند". نظیر این ترکیب را در زبان خود بسیار میتوان سراغ کرد، از قبیل "گردن شکسته، گلوبریده، رنگ پریده، گریبان دریده" و غیره که هیچ کدام کسره اضافه برنمیدارد.

۳ - صفحه ۲۳۳ کتاب "افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی"، گرد آورنده ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، چاپ ۱۳۷۷ مشهد.

۴ - "خدمه" (بفتح سه حرف اول) جمع "خادم" است، که در متن مرحوم غبار مقصد از "خدمتگاران دولت" میباشد. در عرف افغانستان "خدمه" را به جای "خادمه" می انگارند؛ چنان که در کارتهای عروسی نویسند "بدون خدمه و اطفال". "خادم" کلمه عربی (اسم فاعل) و در معنای "خدمتگار" است که مؤنث آن "خادمه" میشود. در مثال بالا باید نوشت: "بدون خادمه و اطفال".

۵ - صفحه ۳۸۹ "گفتارهایی در باره دستور زبان فارسی" اثر داکتر خسرو فرشید ورد، چاپ ۱۳۷۵ چاپخانه سپهر، تهران